

کجور بود (منجم یزدی، ص ۱۶۰-۱۶۱)، اما با اینهمه، در تاریخ قزلباشان (ص ۲۴) تألیف سالهای نخستین قرن یازدهم، تنها به ذکر نام بوزچلو، آن هم در کنار عنوان «بیات»، بسنده شده و در ذیل آن عنوان، فقط دربارهٔ بیاتها توضیحاتی آمده است.

با وجود انتقال اجباری گروههایی از بوزچلو به مناطق شمال غربی ایران (— دنبالهٔ مقاله) دسته‌های باقی مانده همچنان رقم معتابیهی را تشکیل می‌داده‌اند، چنانکه نام ناحیهٔ بوزچلو — که از این پس غالباً به همین صورت ضبط شده — در اوایل قرن دوازدهم، در کنار هشت ناحیهٔ دیگر عراق عجم از قبیل آشتیان، فراهان و کزاز آمده است (سپهر، ج ۱، ص ۶۸). در قرن بعد، در ضمن حوادث تاریخی دورهٔ محمدشاه (۱۲۵۰-۱۲۶۴) و ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۴) نام بزرگان بوزچلوهای عراق عجم نیز به چشم می‌خورد؛ از آن جمله‌اند عباسقلی خان سرهنگ فرمانده فوج بوزچلو در جنگهای هرات، و محمدخان سرتیب فرمانده فوج بوزچلو، که در ۱۲۹۶ بالغ بر هشتصد عضو داشت (همان، ج ۱، ص ۷۳۰، ج ۳، ص ۲۸۴-۲۸۵؛ ناصرالدین قاجار، ص ۱۱۱؛ اعتمادالسلطنه، ج ۴، ص ۲۳۸۳). پس از محمدخان، پسرش ملقب به عاصم‌السلطنه، در ۱۳۱۵ جانشین او شد (دفتر فرامین القاب و عطایا، ج ۱، ص ۵۳۲). بر پایهٔ گزارش وکیلی طباطبائی تبریزی (ص ۳۸۸-۳۹۰) که در ۱۳۳۴ به عراق عجم سفر کرده بود، بلوک بوزچلو واقع در غرب این سرزمین و مجاور همدان، شامل ۸۱ پارچه آبادی می‌شده و از بلوک وفس که در جانب شمال آن قرار داشته، بزرگتر بوده است. پس از تقسیمات جدید کشوری، بوزچلو تا ۱۳۶۵ ش با مساحت ۷۲۵ کیلومترمربع، یکی از سه دهستان تابع بخش وفس از استان مرکزی بوده و در حدود دههٔ چهل، ۴۴ آبادی داشته است؛ و مردم آن، علاوه بر کشاورزی و دامداری، به قالیبافی نیز مشغول بوده‌اند (مرکز آمار ایران، ۱۳۶۶ ش، ص ۱۱۱؛ دایرةالمعارف فارسی، ذیل «بوزچلو»). اما از ۱۳۶۶ ش این دهستان به دو دهستان با نامهای خنجین و اسفندان تقسیم شده، و نام بوزچلو از تقسیمات بخشداری وفس بکلی حذف گردید. جمعیت این دو دهستان در ۱۳۷۵ ش مجموعاً ۲۱۷۹۷ تن بوده است (سازمان برنامه و بودجه استان مرکزی، ص ۲۲، ۲۴).

۲) بوزچلوهای کوچیده به آذربایجان. در اوایل قرن یازدهم، شاه عباس گروههایی از این طایفه را به نواحی میان تفریس و آقستاق و سرحد گرجستان انتقال داد (باکیخانف، ص ۱۷۳؛ اوین، ص ۱۰۸). اینان بتدریج، در برخی نواحی همجوار همچون ایروان پراکنده شدند. از همین رو این نواحی بعدها

در بوزجه‌آدا پناه می‌گرفتند. نام این جزیره [که در ترکی به معنای جزیرهٔ خاکستری رنگ است و پیری رئیس علت این نامگذاری را وجود تپه‌ای خاکستری رنگ و مرتفع در آن می‌داند (د.د.ترک، ذیل ماده)] اغلب در شرح نبردهای دریایی آمده است. ونیزیها در رمضان ۱۰۶۶/ ژوئیهٔ ۱۶۵۶ جزیره را تصرف کردند و فقط یک سال آن را در اختیار داشتند. یونانیها در ۱۳۱۳/ ۱۹۱۲ آن را تسخیر کردند. در نشست لندن در ۱۳۱۳/ ۱۹۱۳، به اصرار آلمان، قرار شد که بوزجه‌آدا به ترکیه برگردانده شود اما با اعلان جنگ، یونان آن را در اختیار خود نگه داشت. به موجب پیمان سور^۱ [۱۳۳۸/ ۱۹۲۰] جزایر بوزجه‌آدا و ایروز (امروز) به یونان واگذار شد (مادهٔ ۸۴) اما بنا به مادهٔ ۱۷۸ همان پیمان، هر دو جزیره غیر نظامی باقی ماند. طبق پیمان لوزان [۱۳۰۲ ش/ ۱۹۲۳] این دو جزیره به ترکیه بازگردانده شد، اما برای آنها تشکیلات اداری خاص از افراد محلی تعیین گردید؛ از جمله قرار شد که مأموران پلیس از اهالی محل انتخاب شوند و دو جزیره از مشمولیت هر گونه قرارداد مبادلهٔ سکنه بین یونان و ترکیه مستثنی گردند. [بوزجه‌آدا در ۱۳۶۹ ش/ ۱۹۹۰، ۳۶۵ کیلومتر مربع وسعت و ۱۹۰۳ نفر جمعیت داشته است (— د.د.ترک، همانجا)].

در وقایعنامه‌ها اشارات جزئی زیادی به بوزجه‌آدا وجود دارد؛ و کلایخو، بوئودیلیموتی، تافور، اولیاجلی، اسپان، کاول، گرلو و توزنفور وصفهای مجملی از آن کرده‌اند.

منابع: [دایرةالمعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، تهران ۱۳۲۵-۱۳۷۴ ش؛

TDVIA, s.v. "Bozcaada" (by Cengiz Orhonlu).

/ بکینگام (د.اسلام) /

بوزچلو (بوزچلو)، از طوایف ترک‌زبان و شیعه‌مذهب عراق عجم که گروههایی از آنان از قرن یازدهم به نواحی آذربایجان انتقال یافته‌اند.

۱) بوزچلوهای عراق عجم. این طایفه در ناحیه‌ای به همین نام، واقع در اراک کنونی ساکن بوده‌اند. در جهانگشای خاقان (ص ۳۸۰) تألیف نیمهٔ قرن دهم، در شرح وقایع ۹۱۶، از برخی بزرگان بوزچلو نام برده شده است. در این سال، عزیزآقا بوزچلو معروف به آدی بهادر، که در جنگ صفویان با شیبک‌خان در مرو شرکت داشت، پس از کشته شدن شیبک، سر او را برای شاه اسماعیل اول آورد (نیز — اسکندر منشی، ج ۱، ص ۳۳). در اوایل قرن بعد، در ۱۰۰۶، سلطان علی بیگ یوزباشی بوزچلو از جملهٔ فرماندهان سپاه شاه‌عباس در جنگ با ملک جهانگیر حاکم

جان‌احمدلو، عضو حزب دموکرات شدند و اداره امور ارومیه را نیز به عهده گرفتند (رضوی، همانجا؛ ایگلتون، ص ۴۲-۴۳). از سرنوشت تقی خان پس از فروپاشی فرقه دموکرات اطلاعی در دست نیست. از این زمان تا بهار ۱۳۵۸ که درگیریهای خونینی در نرده رخ داد، نامی از قراپایاق در منابع نیامده است (رضوی، ص ۲۲۶). گروههایی از طایفه قراپایاق به هنگام استقرار در سلدوز، به چادرنشینی و گله‌داری پرداختند. از تعداد اولیه آنان اطلاعی در دست نیست، اما طبق آمار سرشماری ۱۳۶۶ ش، جمعیت چادرنشین آنان ۵۴۱ تن و ۷۱ خانوار بود (مرکز آمار ایران، ۱۳۶۹ ش، ص ۱۳، ۱۸).

منابع: اسکندر منشی، تاریخ عالم آرای عباسی، چاپ اسماعیل برادران شاهرودی، تهران ۱۳۶۴ ش؛ محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، مرآة البلدان، چاپ عبدالحسین نوائی و میرهاشم محدث، تهران ۱۳۶۷-۱۳۶۸ ش؛ عبدالرشید بن محمد شفیق افشار محمودلو، تاریخ افشار، چاپ محمود رامیان و پرویز شهریار افشار، [ارومیه] ۱۳۲۶ ش؛ اوزن اوین، ایران امروز ۱۹۰۶-۱۹۰۷: ایران و بین‌النهرین، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران ۱۳۶۲ ش؛ ویلیام ایگلتون، جمهوری ۱۹۴۶ کردستان، ترجمه محمد صدی، مهاباد ۱۳۶۰ ش؛ عباسقلی آقا باکیخانف، گلستان ارم، چاپ عبدالکریم عزیزاده... [و دیگران]، باکو ۱۹۷۰؛ تاریخ قزلباشان، چاپ میرهاشم محدث، تهران ۱۳۶۱ ش؛ جهانگشای خاقان [تاریخ شاه اسماعیل]، چاپ الله دقا مضطر، اسلام‌آباد ۱۳۶۴ ش؛ حسن بن مرتضی حسینی استرآبادی، تاریخ سلطانی، از شیخ صفی تا شاه صفی، چاپ احسان اشراقی، تهران ۱۳۶۴ ش؛ محمد معصوم خواجگی اصفهانی، خلاصه السیر: تاریخ روزگار شاه صفی صفوی، تهران ۱۳۶۸ ش؛ دایرةالمعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، تهران ۱۳۴۵-۱۳۷۴ ش؛ دفتر فرامین القاب و عطایا (دوره مظفرالدین شاه قاجار)، مجموعه شخصی مجید نفرشی؛ مهدی رضوی، ایل قراپایاق، تهران ۱۳۷۰ ش؛ سازمان برنامه و بودجه استان مرکزی، معاونت آمار و اطلاعات، آمار جمعیت و خانوار آبادیهای دارای سکنه استان مرکزی در سرشماریهای ۴۵ تا ۷۵، اراک ۱۳۷۶ ش؛ محمدتقی سپهر، ناسخ التواریخ، چاپ جهانگیر قائم مقامی، تهران ۱۳۳۷ ش؛ مرکز آمار ایران، سرشماری اجتماعی - اقتصادی عشایر کوچنده ایران ۱۳۶۶: نتایج تفصیلی استان آذربایجان غربی، تهران ۱۳۶۹ ش؛ هسو، مساحت تقریبی شهرستان، بخش و دهستانهای کشور، بر اساس قانون تقسیمات کشوری در مهرماه ۱۳۶۵، تهران ۱۳۶۶ ش؛ عبدالرزاق بن نجفقلی مفتون دنلی، مآثر سلطانیه: تاریخ جنگهای ایران و روس، چاپ غلامحسین صدری افشار، [چاپ اقساط تهران] ۱۳۵۱ ش؛ جلال‌الدین محمد منجم بزدی، تاریخ عباسی، یا، روزنامه ملاجلال، چاپ سیف‌الله وحیدتیا، تهران ۱۳۶۶ ش؛ میرزا سمیعا، تذکره الملوک، چاپ محمد دبیرسیاقی، تهران ۱۳۶۸ ش؛ ناصرالدین قاجار، شاه ایران، سفرنامه عراق عجم: (بلاد مرکزی ایران)، تهران ۱۳۶۲ ش؛ علی‌رضی نصیری، القاب و مواجب دوره سلاطین صفوی، چاپ یوسف

بوزچلو نام گرفت. عیسی خان، سلطان بوزچلو در ۱۰۴۸ حاکم طایفه بوزچلو و مناطق لوری و پنبک و آقچه‌قلعه بود (حسینی استرآبادی، ص ۲۵۸؛ خواجگی اصفهانی، ص ۲۷۹). این حکومت در سازمان اداری صفویه تابع بیگلربیگی قراباغ بود (نصیری، ص ۸۰؛ میرزا سمیعا، ص ۷۷). در زمان فتحعلی‌شاه (۱۲۱۲-۱۲۵۰)، رئیس این طایفه، تقی‌بیگ یا تقی خان بوزچلو بود که عباس میرزا را در جنگ با روسها همراهی کرد و دلوریهای بسیاری از خود نشان داد (مفتون دنلی، ص ۲۱۹-۲۲۰؛ سپهر، ج ۱، ص ۱۱۰، ۱۹۴، ۲۱۷). این گروه از طوایف بوزچلو ظاهراً پیش از اتمام جنگهای دوم ایران و روسیه و انعقاد قرارداد ترکمن‌چای، از حدود ایروان به آناطولی وارد شدند و پس از چندی به ایران آمدند و به دستور عباس میرزا، در ناحیه بزرگ و آباد سلدوز که امروزه از توابع شهرستان نرده است، استقرار یافتند. این طایفه در جریان مهاجرت، تغییر نام یافت و به قراپایاق یا قراپایاخ مشهور شد. این نام را ظاهراً مردم بومی مناطقی که بوزچلوها از آن نقاط عبور می‌کردند، به سبب کلاههای سیاه مردان بوزچلو، به آنان اطلاق کردند (اوین، ص ۱۰۸-۱۰۹؛ رضوی، ص ۲۰-۲۳). با اینهمه نام بوزچلو از رواج نیفتاد، چنانکه در سلطنت رضاشاه که صدور شناسنامه و انتخاب نام خانوادگی الزامی شده بود، خانواده‌های زیادی از قراپایاق، نام خانوادگی بوزچلو را برگزیدند. جمعیت آنان در آغاز ورود به سلدوز قریب ۲۲۰۰ خانوار و مرکب از هشت تیره به نامهای سارال، ترکاون، شمس‌الدین‌لو، چاخرلو، جان‌احمدلو، قزاق، اولاشلو و عربلو بود که اغلب یکجانشین شدند و به زراعت و دامداری پرداختند (رضوی، ص ۲۱، ۱۵۱-۱۵۲). جمعیت قراپایاق در دهه سوم قرن چهاردهم حدود پنجهزار خانوار بود (اوین، ص ۱۰۹). این طایفه از هنگام ورود به سلدوز تا سالهای پایانی سلطنت قاجاریه، از نیروهای اجتماعی مؤثر در غرب آذربایجان به شمار می‌آمد و در تعدادی از نبردهای محلی و جنگهای دولت با دشمنان خارجی شرکت داشتند (سپهر، ج ۳، ص ۲۵۸، ۲۶۱؛ افشار محمودلو، ص ۳۸۲، ۳۸۸، ۵۰۴-۵۰۵، ۵۱۶). در انقلاب مشروطیت، قراپایاقها نقشی نداشتند؛ اما در سالهای پس از آن، سرزمینشان آسیب فراوان دید و به ویرانه‌ای تبدیل شد. با استقرار صلح و آرامش، قراپایاقها دوباره به سلدوز بازگشتند و آنجا را آباد کردند (رضوی، ص ۱۲۶ به بعد، ۱۴۲ به بعد). در دوره سلطنت رضاشاه سازمان اداری خوانین قراپایاق در سلدوز برچیده شد، گرچه نفوذ آنان همچنان برقرار ماند (همان، ص ۲۱۹). پس از تشکیل دولت فرقه دموکرات آذربایجان و جمهوری خودمختار مهاباد، ناحیه سلدوز به جمهوری مهاباد تعلق گرفت؛ تقی خان بوزچلو، پسر رضا قلیخان رشیدالسلطنه، همراه شوهر خواهر خود، محمدتقی خان